

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱/۲۰

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۹۲

## بررسی تفسیر اهل سنت از آیه ارتداد و ارتباط آن با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

حامد دژآباد\*

### چکیده

آیه ارتداد (مائده: ۵۴) در نظر برخی مفسران اهل سنت، در مبحث خلافت جایگاهی ویژه دارد و یکی از مستندات اصلی آنان در اثبات خلافت ابوبکر و دیگر خلفاست، تا جایی که فخر رازی این آیه شریفه را قوی ترین دلیل بر صحت امامت و خلافت ابوبکر می داند. او با همین پیش فرض دلالت آیه بعد - یعنی آیه ولایت - را بر امامت حضرت علی علیه السلام باطل اعلام می کند. اما از دیدگاه شیعه این آیه شریفه با ابوبکر و مبارزه او با اهل رده ارتباطی ندارد و اوصاف ذکر شده در آیه بر او و اصحابش تطبیق نمی کند. این آیه، مفهومی کلی و جامع را بیان می کند که امام علی و امام مهدی علیه السلام به همراه اصحابشان مصداق های کامل آن هستند.

### واژگان کلیدی

امام مهدی علیه السلام، اهل رده، ابوبکر، اهل سنت، شیعه.

\* استادیار دانشگاه تهران - پردیس قم (h.dejabad@ut.ac.ir)

یکی از آیاتی که برای اثبات خلافت ابوبکر مورد استناد اهل سنت قرار گرفته است، آیه ۵۴ از سوره مبارکه مائده است. در این آیه شریفه، خداوند متعال خطاب به اهل ایمان می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حُبِّهِمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَئِيمٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (مائده: ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایش‌گر داناست.

برخی از مفسران و علمای اهل سنت با دلایلی سعی کرده‌اند تا صحت خلافت ابوبکر را از این آیه شریفه اثبات کنند.

فخر رازی در تفسیر خود در این باره می‌نویسد:

المقام الثالث في هذه الآية: وهو أن ادعى دلالة هذه الآية على صحة إمامة أبي بكر. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۹)

ابن حجر مکی نیز که - برخلاف جمهور اهل سنت - قائل به وجود نص جلی و ظاهر برای خلافت ابوبکر است<sup>۱</sup> در کتاب *الصواعق المحرقة* ذیل عنوان «الفصل الثالث فی النصوص السمعية الدالة علی خلافته عليه السلام من القرآن والسنة» می‌نویسد:

أما النصوص القرآنية فمنها قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...﴾. (هیثمی کوفی، ۱۹۹۷: ج ۱، ۴۵)

برخی از مفسران اهل سنت پارا از این هم فراتر نهاده و افزون بر این ادعا، مدعی دلالت این آیه بر صحت و تثبیت امامت و خلافت عمر، عثمان و حضرت علی عليه السلام نیز شده‌اند. قرطبی در این باره می‌نویسد:

۱. ابن حجر هیثمی در «الفصل الرابع فی بیان أن النبی هل نص علی خلافة أبي بكر عليه السلام» در این باره می‌نویسد: اعلم أنهم اختلفوا فی ذلك ومن تأمل الأحادیث التي قدمناها علم من أكثرها أنه نص عليها نصاً ظاهراً وعلى ذلك جماعة من المحققين وهو الحق وقال جمهور أهل السنة والمعتزلة والخوارج لم ينص على أحد (هیثمی کوفی، ۱۹۹۷: ج ۱، ۶۹).

فدل بهذا على تثبيت إمامة أبي بكر و عمرو و عثمان و علي - رضي الله عنهم - . (قرطبي، ١٣٦٤: ج ٦، ٢٢٠)

جصاص و كياهراسي نيز كه قبل از قرطبي اين ادعا را بيان کرده بودند، دلالت آيه محل بحث در اثبات خلافت ابوبكر را با آيه «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ» مشابه دانسته و مي نويسند:

وفي الآية دلالة على صحة إمامة أبي بكر و عمرو و عثمان و علي - رضي الله عنهم - ... و نظير ذلك أيضاً في دلالة على صحة إمامة أبي بكر قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا». (جصاص، ١٤٠٥: ج ٤، ١٠١؛ كياهراسي، ١٤٠٥: ج ٣، ٨٣)

گفتنی است فخر رازی این آیه شریفه را از قوی ترین دلایل بر صحت امامت و خلافت ابوبکر می داند و با همین پیش فرض، دلالت آیه بعد (آیه ولایت) بر امامت حضرت علی عليه السلام را باطل اعلام می کند.<sup>۱</sup> اکنون دیدگاه اهل سنت و ادله آنان در اثبات مدعی خود را به تفصیل ذکر می کنیم، سپس به دیدگاه شیعه و نقد و بررسی ادله اهل سنت می پردازیم.

### دیدگاه اهل سنت

پیش از بیان دیدگاه اهل سنت، گفتنی است اختلاف در تعیین مصداق «قوم» در عبارت «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ» منشأ بروز نظریات متعدد شده است، به طوری که تعیین صحیح مصداق «قوم»، همه اختلاف ها را از میان برداشته و به وحدت نظر در بین مفسران خواهد انجامید. از این رو مفسران اهل سنت کوشیده اند بر اساس روایات و اقوال صحابه و تابعین یا تحلیل درونی از دلالت آیات، به تعیین مصداق «قوم» دست یابند تا از این راه مدعی خود را که همان اثبات امامت و خلافت ابوبکر است مطرح کنند. بنابراین اهل سنت در تفسیر این آیات بر دو حوزه و محور مرتبط با یکدیگر تکیه کرده اند. این دو حوزه عبارتند از: ۱. استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین، ۲. تحلیل درونی از دلالت آیات.

### الف) استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین

اهل سنت بر مبنای برخی از روایات و اقوال بعضی از صحابه و تابعین، مصداق «قوم» را

۱. وی در دلیل چهارم در نقد آیه ولایت می نویسد: الحجة الرابعة: أنا قد بينا بالبرهان البين أن الآية المتقدمة و هي قوله: ﴿يَأْتِي اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَيْنِكُمْ مِنْ دِينِهِ﴾ [مائده: ٥٤] إلى آخر الآية من أقوى الدلائل على صحة إمامة أبي بكر، فلو دلّت هذه الآية [مائده: ٥٥] على صحة إمامة علي بعد الرسول لزم التناقض بين الآيتين، و ذلك باطل، فوجب القطع بأن هذه الآية لا دلالة فيها على أن علياً هو الإمام بعد الرسول (رازی، ١٤٢٠: ج ١٢، ٣٨٥).

ابوبکر و اصحاب او می دانند که بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ با اهل رده به جهاد و مبارزه پرداختند.

در تفاسیر نقلی اهل سنت، این نظر به حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریر نسبت داده شده است (نک: طبری، ۱۴۱۲: ج ۶، ۱۸۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۹۲؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ج ۴، ۱۱۶۰).

اما آن چه در این باره جلب نظر می کند، استناد این نظر به حضرت علی علیه السلام است (نک: طبری، ۱۴۱۲: ج ۶، ۱۸۳).

### ب) تحلیل درونی از دلالت آیات

دیگر ادله ای که اهل سنت برای اثبات مدعای خود به آن تکیه می کنند، استناد به فرازهایی از آیات محل بحث است. آنان می کوشند تعابیر موجود در این آیات را بر ابوبکر تطبیق دهند. فخر رازی که بیش از همه در این باره تلاش کرده، معتقد است متصف بودن ابوبکر به این اوصاف، دلیل بر صحت امامت و خلافت اوست:

لو كانت إمامته باطلة لما كانت هذه الصفات لاثقة به. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۸۰)

فرازها و تعابیر مورد استناد آنان عبارتند از:

**یکم.** «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ»

فخر رازی که با تقریری خاص بیش از همه سعی در اثبات خلافت ابوبکر دارد، در تفسیر خود برای اثبات این مطلب که مراد از این آیه و تعبیر «قوم» رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، بلکه این تعبیر و آیه محل بحث، به ابوبکر و پیکار او با مرتدان اختصاص دارد، به فراز «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ» استناد می کند و می گوید:

چون این تعبیر برای استقبال و آینده است، پس این قومی که خداوند از آن سخن به میان آورده، نباید وقت نزول این خطاب موجود باشند. افزون بر این، رسول الله صلی الله علیه و آله با مرتدان هرگز محاربه نکرد.<sup>۱</sup> (نک: همو: ۳۷۹)

۱. فخر رازی در این جا کوشیده است از طریق سلب و نفی دیگران، به نتیجه مورد نظر خود برسد. از این رو تلاش کرده است با دلایلی، ابتدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سپس حضرت علی علیه السلام و بعد یمنی ها را از مصادیق «قوم» خارج کند تا آیه را به ابوبکر اختصاص دهد. وی می نویسد: أنا ندعی أن هذه الآية يجب أن يقال: إنها نزلت في حق أبي بكر رضي الله عنه و الدليل عليه وجهان: الأول: أن هذه الآية مختصة بمحاربة المرتدين، وأبو بكر هو الذي تولي محاربة المرتدين علي ما شرحنا، ولا يمكن أن يكون المراد هو الرسول صلی الله علیه و آله لأنه لم يتفق له محاربة المرتدين، ولأنه تعالى قال: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ» وهذا للاستقبال لا للحال، فوجب أن يكون هؤلاء القوم غير موجودين في وقت نزول هذا الخطاب... ولا يمكن أيضاً أن يكون المراد هو



## دوم. «يَجِبُهُمْ وَيُجِبُونَهُ»

دومین فرازی که اهل سنت در حوزه تحلیل درونی برای اثبات مدعای خود بدان استناد می‌کنند، تعبیر «يَجِبُهُمْ وَيُجِبُونَهُ» است. در آیه محل بحث، قومی که در آینده خواهند آمد به چند وصف توصیف شده‌اند که اولین این اوصاف<sup>۱</sup> همین تعبیر است. فخر رازی پس از تلاش برای اثبات اختصاص این آیه به ابوبکر و اثبات این موضوع که مصداق «قوم» ابوبکر است، اوصاف موجود در این آیه را بر ابوبکر تطبیق داده و ادعا می‌کند که تعبیر «يَجِبُهُمْ وَيُجِبُونَهُ» بر ظالم نبودن ابوبکر دلالت دارد و ظالم نبودن نیز بر این که امامت و خلافت او حق و صحیح است دلالت می‌کند. وی در اولین تطبیق خود چنین می‌نویسد:

أنا ندعى دلالة هذه الآية على صحة إمامة أبي بكر، وذلك لأنه لما ثبت بما ذكرنا أن هذه الآية مختصة به فنقول: إنه تعالى وصف الذين أرادهم بهذه الآية بصفات: أولها: أنه «يَجِبُهُمْ وَيُجِبُونَهُ» فلما ثبت أن المراد بهذه الآية هو أبو بكر ثبت أن قوله: «يَجِبُهُمْ وَيُجِبُونَهُ» وصف لأبي بكر، ومن وصفه الله تعالى بذلك يمتنع أن يكون ظالماً، وذلك يدل على أنه كان محقاً في إمامته. (همو: ۳۸۰)

او همچنین برای تطبیق این وصف بر ابوبکر در تأیید مدعای خود به دو حدیث استناد می‌کند و می‌نویسد:

قال عليه الصلاة والسلام: إن الله يتجلى للناس عامة ويتجلى لأبي بكر خاصة. وقال: ما صب الله شيئاً في صدرى إلا وصبه في صدر أبي بكر. وكل ذلك يدل على أنه كان يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله. (همو: ۳۸۱)

## سوم. «إِذْلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَظَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»

فخر رازی این وصف را نیز بر ابوبکر تطبیق داده و کسی را جز او لایق آن نمی‌داند و در تأیید آن به روایت نبوی استناد می‌کند و مدعی می‌شود که این روایت مستفیض است. وی می‌نویسد:

وثانيتها: قوله «إِذْلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَظَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» وهو صفة أبي بكر أيضاً الدليل الذي ذكرناه، ويؤكد ما روى في الخبر المستفيض أنه - عليه الصلاة والسلام - قال:

على عليه السلام لأن علياً لم يتفق له قتال مع أهل الردة... ولا يمكن أيضاً أن يقال: إنها نازلة في أهل اليمن أو في أهل فارس، لأنه لم يتفق لهم محاربة مع المرتدين (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۹).

۱. بعضی از مفسران اهل سنت همچون قرطبی در تفسیر خود می‌نویسند: معلوم آن من کانت فيه هذه الصفات فهو ولي لله تعالى (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۶، ۲۲۰؛ جصاص، ۱۴۰۵: ج ۴، ۱۰۱؛ کیهارسی، ۱۴۰۵: ج ۳، ۸۳).

ارحم أمتي بأمتي أبوبكر. فكان موصوفاً بالرحمة والشفقة على المؤمنين وبالشدّة مع الكفار. (همو: ۳۸۰)

او در تأیید مدعی خود علاوه بر استناد به روایت مذکور، به دفاع ابوبکر از رسول خدا ﷺ در اوایل بعثت در حالی که رسول الله ﷺ در غایت ضعف بود، و نیز به مبارزه او با محاربین و اهل رده در زمان خلافتش اشاره می‌کند تا او را مصداق فراز فوق قرار دهد (همو) ۱. ابن جزى غرناطی نیز می‌نویسد:

أَنَّ الصِّفَاتِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ هِيَ أَوْصَافُ أَبِي بَكْرٍ، الَّتِي تَرَى قَوْلَهُ: «أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ ضَعِيفًا فِي نَفْسِهِ قَوِيًّا فِي اللَّهِ. (غرناطی، ۱۴۱۶: ج، ۲۳۶)

### چهارم. «يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»

فخر رازی که اوصاف پیشین را خاص ابوبکر می‌داند، در این جا مدعی است که این وصف بین ابوبکر و حضرت علی عليه السلام مشترک است؛ اما با مقایسه‌ای نادرست، بهره‌آبوبکر را به دلیل تقدم زمانی و نیز به سبب این که جهاد او در زمان ضعف اسلام بود، اکمل و افضل می‌داند و می‌نویسد:

و ثلثها: قوله: «يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» فهذا مشترك فيه بين أبي بكر وعلي، إلا أن حظ أبي بكر فيه أتم وأكمل، وذلك لأن مجاهدة أبي بكر مع الكفار كانت في أول البعث، وهناك الإسلام كان في غاية الضعف، والكفر كان في غاية القوة، وكان يجاهد الكفار بمقدار قدرته، ويذب عن رسول الله بغاية وسعه، وأما علي عليه السلام فإنه إنما شرع في الجهاد يوم بدر وأحد، وفي ذلك الوقت كان الإسلام قوياً وكانت العساكر مجتمعة، فثبت أن جهاد أبي بكر كان أكمل من جهاد علي من وجهين: الأول: أنه كان متقدماً عليه في الزمان، فكان أفضل لقوله تعالى: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ» [حديد: ۱۰] والثاني: أن جهاد أبي بكر كان في وقت ضعف الرسول ﷺ و جهاد علي كان في وقت القوة. (رازی، ۱۴۲۰: ج، ۱۲، ۳۸۰)

ابن جزى غرناطی تعبیر «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» را اشاره به مقاومت و نترسیدن ابوبکر در

۱. وی می‌نویسد: الّا ترى أن في أول الأمر حين كان الرسول ﷺ في مكة وكان في غاية الضعف كيف كان يذب عن الرسول - عليه الصلاة والسلام - وكيف كان يلازمه و يخدمه، و ما كان يبالي بأحد من جبابرة الكفار و شياطينهم، و في آخر الأمر أعنى وقت خلافته كيف لم يلتفت إلى قول أحد، و أصر على أنه لا بدّ من المحاربة مع مانعي الزكاة حتى آل الأمر إلى أن خرج إلى قتال القوم وحده، حتى جاء أكابر الصحابة و تضرعوا إليه و منعه من الذهاب، ثم لما بلغ بعث العسكر إليهم انهزموا و جعل الله تعالى ذلك مبدأ لدولة الإسلام، فكان قوله: «أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» لا يليق إلا به (رازی، ۱۴۲۰: ج، ۱۲، ۳۸۰).

برابر صحابه‌ای که او را از رفتن به میدان مبارزه با مرتدّان منع می‌کردند می‌دان (نک: غرناطی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۲۳۶). سوراآبادی نیز در سخنانی مشابه می‌نویسد:

﴿وَلَا يَخَافُونَ أَلْوَمًا لِأَيِّمٍ﴾؛ و نترسند از سرزنش سرزنش کننده‌ای. و آن ابوبکر صدیق بود که قصد قتال مانعان زکات کرد. گروهی از یاران او را بر آن همی ملامت کردند که ایشان شهادت‌گویانند بوبکر از آن نه‌اندیشید ایشان را به قهر در اسلام و شریعت آورد. (سوراآبادی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۷۵)

**پنجم. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾**

فخررازی با استناد به فرازی دیگر از آیه محل بحث، آن را با آیه ۲۲ سوره نور تأکید کرده و با ادعای تطبیق همه صفات مذکور در آن آیه بر ابوبکر، حکم به صحت امامت و خلافت او می‌دهد. وی می‌نویسد:

رابعها: قوله: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ وهذا لائق بأبي بكر لأنه متأكد بقوله تعالى: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ [نور: ۲۲] وقد بينا أن هذه الآية في أبي بكر، ومما يدل على أن جميع هذه الصفات لأبي بكر أننا بينا بالدليل أن هذه الآية لا بد وأن تكون في أبي بكر، ومتى كان الأمر كذلك كانت هذه الصفات لا بد وأن تكون لأبي بكر، وإذا ثبت هذا وجب القطع بصحة إمامته، إذ لو كانت إمامته باطلة لما كانت هذه الصفات لائقة به. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۸۰)

### ارزیابی دیدگاه اهل سنت

از دیدگاه مفسران و متکلمان شیعه، این آیه شریفه هرگز بر امامت و خلافت ابوبکر دلالت ندارد، بلکه اساساً این آیه درباره ابوبکر نیست. از آن جا که اهل سنت در تفسیر این آیات بردو حوزه و ساحت یعنی «استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین» و «تحلیل درونی از دلالت آیات» تکیه کرده‌اند، در پاسخ به آنان به تفکیک و به ترتیب، مستندات و ادله‌شان را نقد و بررسی می‌کنیم.

### الف) بررسی استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین

چنان‌که گفته شد، اهل سنت بر مبنای برخی روایات و اقوال بعضی از صحابه و تابعین (حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریر)، مصداق «قوم» را ابوبکر و اصحاب او می‌دانند که پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ با اهل رده به جهاد و مبارزه پرداختند. اما این نظر تنها نظر در این باره نیست و در تفسیر اهل سنت، اقوال دیگری نیز وجود دارد. ابوحنیفان اندلسی در تفسیر خود به نُه قول در این باره اشاره کرده است. وی می‌نویسد:

وفى القوم الذين يأتى الله بهم: أبوبكر وأصحابه، أو أبوبكر وعمر وأصحابهما، أو قوم أبى موسى، أو أهل اليمن ألفان من البحر وخمسة آلاف من كندة و بجيلة، وثلاثة آلاف من أخلاط الناس جاهدوا أيام القادسية أيام عمر. أو الأنصار، أو هم المهاجرون، أو أحياء من اليمن من كندة و بجيلة وأشجع لم يكونوا وقت النزول قاتل بهم أبوبكر فى الردة، أو القربى، أو على بن أبى طالب قاتل الخوارج أقوال تسعة. (اندلسى، ١٤٢٠: ج ٤، ٢٩٧)

ابن جوزى نیز شش قول را آورده است. او مى گوید:

وفى المراد بهؤلاء القوم ستة أقوال: أحدها: أبوبكر الصديق وأصحابه الذين قاتلوا أهل الردة...، والثانى: أبوبكر، وعمر. والثالث: أنهم قوم أبى موسى الأشعري، والرابع: أنهم أهل اليمن، والخامس: أنهم الأنصار، والسادس: المهاجرون والأنصار. (ابن جوزى، ١٤٢٢: ج ١، ٥٥٩)

از آن چه تا کنون گفته شد، چند نکته روشن می شود:

الف) با وجود این همه تشتت آرا و اختلاف اقوال که در تفاسیر اهل سنت به وضوح نمایان است، نادرستی و ضعف استدلال برخی مفسران آنان - به ویژه فخر رازى - که می کوشند بر چنین مبنای سست و ضعیفی، خلافت و امامت ابوبکر را اثبات کنند آشکار می شود. موضوع مهمی همچون خلافت و جانشینی رسول الله ﷺ و تعیین مصداق آن با چنین مبنای سست و ضعیفی چگونه اثبات می شود؟ تعصبات بی جا و پیش فرض های نادرست مانع از درک درست حقیقت است و کار را به جایی می رساند که با این همه اختلاف اقوال و تشتت آرا - و ضعف های دیگری که در ادامه بیان خواهد شد - سعی در اثبات این موضوع مهم و تحمیل نظر خود بر قرآن کریم را دارند که در کلام ابن حجر هیثمی ملاحظه کردید (نک: هیثمی کوفی: ١٩٩٧: ج ١، ٤٥).

ب) افزون بر تعارض و تشتت آرا، روایات مستند به حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریج - که همگی از تابعین هستند - مقطوعه<sup>١</sup> و ضعیفند و اقوال آنان نمی تواند حجت و ملاک قرار گیرد. علاوه بر این حسن، قتاده و ابن جریج همگی به تدلیس متهمند (نک: ذهبی، بی تا: ج ١، ٤٦٠).

ج) روایتی که به نقل از حضرت علی عليه السلام در این باره در منابع اهل سنت دیده می شود، ضعیف و استنادناپذیر است. ضعیف و غیرمعتبر بودن این روایت از دو جهت است:

١. این روایت از بعد سندی ضعیف است. سندی که طبری در این باره ذکر کرده

١. المقطوع وهو المروى عن التابعين قولاً لهم أو فعلاً (عاملی، ١٤١٠: ج ١، ٩٢).



چنین است:

حدثني المثني، قال: ثنا إسحاق، قال: ثنا عبد الله بن هشام، قال: أخبرنا سيف بن عمر، عن أبي روق، عن الضحاک، عن أبي أيوب، عن علي عليه السلام. (طبري، ۱۴۱۲: ج ۶، ۱۸۳)

در این سند، سيف بن عمر قرار دارد که به تصریح رجالیون اهل سنت متهم به زدقه و جعل حدیث و فردی ضعیف الحدیث است (نک: ذهبی، بی تا: ج ۲، ۲۵۵؛ عقیلی، ۱۴۰۴: ج ۳، ۴۸۴؛ نسائی، ۱۳۶۹: ج ۱، ۵۰؛ اصبهانی، ۱۴۰۵: ج ۱، ۹۱؛ ابن حبان، ۱۳۹۶: ج ۱، ۳۴۵).

مزی در کتاب **تهذیب الکمال** اقوال رجالیون مطرح اهل سنت را این گونه بیان می کند:

قال عباس الدوري، عن يحيى بن معين: ضعيف الحديث. وقال أبو جعفر الحضرمي، عن يحيى بن معين: فليس خير منه. وقال أبو حاتم: متروك الحديث يشبه حديثه حديث الواقدي. وقال أبو داود: ليس بشيء. وقال النسائي، والدارقطني: ضعيف. وقال أبو أحمد بن عدي: بعض أحاديثه مشهورة وعامتها منكورة لم يتابع عليها، وهو إلى الضعف أقرب منه إلى الصدق. وقال أبو حاتم بن حبان: يروى الموضوعات عن الأثبات. (مزی، ۱۴۰۰: ج ۱۲، ۳۲۶)

۲. این روایت با روایت دیگری که آن هم از حضرت علی عليه السلام نقل شده در تعارض است. طبرسی در این باره می نویسد:

روى عن علي أنه قال يوم البصرة والله ما قتل أهل هذه الآية حتى اليوم وتلاهذه الآية. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۳۲۲ و نیز نک: حویزی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۶۴۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۳۱۵)

د) بعضی از مفسران و محدثان اهل سنت، تطبیق آیه شریفه بر ابوبکر را نپذیرفته اند و آن را بر یمنی ها (قوم ابوموسی اشعری) تطبیق داده اند. مستند این گروه از اهل سنت روایتی نبوی است که حاکم نیشابوری در **المستدرک علی الصحیحین** آن را به شرط مسلم صحیح دانسته و می نویسد:

عن سماك بن حرب، قال: سمعت عياضاً الأشعري، يقول: لما نزلت ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ قال رسول الله ﷺ: «هم قومك يا أبا موسى، وأوماً رسول الله ﷺ بيده إلى أبي موسى الأشعري» هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه. (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ج ۷، ۳۵۲)

هیثمی نیز در کتاب **مجمع الزوائد** این روایت را نقل کرده و سپس می نویسد:

رواه الطبراني و رجاله رجال الصحيح. (هیثمی، ۱۴۱۲: ج ۷، ۸۰)<sup>۱</sup>

۱. در صحت این روایت تردید جدی وجود دارد؛ چرا که صحابی بودن عیاض اشعری ثابت نیست و عده ای از رجالیون اهل سنت به تابعی بودن او و مرسل بودن این روایت تصریح کرده اند.



طبری پس از بیان اقوال متعدد نوشته است:

وأولى الأقوال في ذلك عندنا بالصواب، ما روى به الخبر عن رسول الله ﷺ أهل اليمن  
قوم أبي موسى الأشعري. (طبری، ۱۴۱۲: ج ۶، ۱۸۵)<sup>۱</sup>

ابوحیان اندلسی نیز پس از بیان نه قول در این باره، روایت نبوی مذکور را به نقل از کتاب  
مستدرک حاکم نیشابوری ذکر می‌کند و اصح اقوال در این باره را تطبیق آیه بر یمنی‌ها می‌داند  
(نک: اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۴، ۲۹۷). قرطبی هم این نظر را اصح می‌داند (نک: قرطبی، ۱۳۶۴:  
ج ۶، ۲۲۰)<sup>۲</sup>.

### ب) بررسی تحلیل درونی از آیات

مفسران و محققان شیعه، اجماع و اتفاق نظر دارند که قدر متیقن در تفسیر این آیه این  
است که تعابیر موجود در آیه شریفه قابلیت انطباق با ابوبکر و اصحابش را ندارند و هرگز  
نمی‌توان از این آیه شریفه فضیلتی برای او اثبات کرد، چه رسد به این که خلافت و صحت  
امامت او را نتیجه گرفت؛ زیرا در بخش گذشته ثابت کردیم که مبنای اهل سنت در اثبات  
مدعای خود کاملاً ضعیف و سست، همراه با تعارضات گسترده و تشتت آراست و نمی‌توان با این  
مبنای ضعیف، تعابیر موجود در آیه را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد. حتی با صرف نظر از این  
موضوع باز نمی‌توان ادعای اهل سنت را پذیرفت و با دلایل متعددی این ادعا مخدوش و  
ناپذیرفتنی است که در ادامه، این دلایل به تفصیل بیان خواهند شد. اکنون به تفکیک  
فرازهای مورد استناد اهل سنت را بررسی می‌پردازیم.<sup>۳</sup>

ابن ابی حاتم در این باره می‌نویسد: عیاض الأشعری روی عن النبی ﷺ مسلماً انه قرأ ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ  
وَيُحِبُّونَهُ﴾ وهو تابعی (ابن ابی حاتم، بی تا: ج ۶، ۴۰۷).

ابن حبان نیز می‌نویسد: عیاض الأشعری بی‌روی عن عمر بن الخطاب وأبی عبیده بن الجراح وأبی موسی روی عنه سماک  
بن حرب وقد قبل إنه له صحبة وليس یصح ذلك عندی (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۵، ۲۶۴).

مزى هم به این اختلاف تصریح کرده است: عیاض بن عمرو الأشعری، مختلف فی صحبته، سكن الکوفة (مزى، ۱۴۰۰:  
ج ۲۲، ۵۷۱).

۱. طبری در ادامه می‌نویسد: و لولا الخبر الذى روى فى ذلك عن رسول الله ﷺ بالخبر الذى روى عنه ما كان القول عندى فى  
ذلك لإقول من قال: هم أبوبكر وأصحابه و ذلك أنه لم يقاتل قوماً كانوا أظهروا الإسلام على عهد رسول الله ﷺ ثم ارتدوا  
على أعقابهم كفاراً، غير أبى بكر و من كان معه ممن قاتل أهل الردة معه بعد رسول الله ﷺ و لكننا تركنا القول فى ذلك للخبر  
الذى روى فيه عن رسول الله ﷺ أن كان معدن البيان عن تأويل ما أنزل الله من وحيه و أى كتابه (همان).

۲. وی می‌نویسد: قيل: إنها نزلت فى الأشعريين، ففى الخبر أنها لما نزلت قدم بعد ذلك بیسير سفائن الأشعريين، و قبائل  
اليمن من طريق البحر، فكان لهم بلاء فى الإسلام فى زمن رسول الله ﷺ و كانت عامة فتوح العراق فى زمن عمر ﷺ على یدی  
قبائل اليمن، هذا اصح ما قيل فى نزولها، و الله أعلم (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۶، ۲۲۰).

۳. از دیدگاه شیعه، دو نظر در تفسیر این آیه شریفه مطرح است که در صفحات بعد ذکر خواهد شد. اما همان طور که اشاره

## یکم. بررسی فراز «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ»

در تقریر فخر رازی ذیل عنوان فوق چند ادعا وجود داشت که عبارت بود از:

(الف) این آیه به محاربه با مرتدان اختصاص دارد.

(ب) ابوبکر متولی محاربه با مرتدان بود.

(ج) رسول خدا ﷺ و علی عليه السلام با مرتدان پیکار نکردند.

در نقد این ادعاها باید گفت:

۱. اختصاص این آیه به محاربه با مرتدان ثابت نیست و در این آیه از محاربه و پیکار با مرتدان صحبت نشده است، بلکه صرفاً گفته شده که در صورت ارتداد، خداوند متعال گروهی را می آورد که دارای این صفات خاص باشند. این سخن خداوند هشدار است به تمام مسلمانان در همه قرن ها که به ایمان خود مغرور نشوند و خود را محور اسلام ندانند و بدانند که اگر آن ها هم از اسلام و انجام برنامه های آن روی برگردانند، خداوند کسانی دیگر را برمی انگیزد که بهتر از آن ها از دین خدا حمایت کنند. این حقیقت که می توان آن را «سنت استبدال»<sup>۱</sup> نامید، در چندین آیه از قرآن کریم با تعبیرهای گوناگونی آمده است. از جمله:

﴿وَإِن تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾. (محمد: ۳۸)

﴿وَإِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾. (ابراهیم: ۳)

﴿إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ﴾. (نساء: ۱۳۳)

﴿فَإِن يَكْفُرْهَا هُوَ لَا فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِكَاْفِرِينَ﴾. (انعام: ۸۹)

تدبّر در این آیات نشان می دهد که بقا و استمرار دین الهی در زمین، در گرو خواست یک فرد یا گروه نیست و هیچ کس نباید دین خدا را مدیون خود بداند و اگر قوم یا گروهی، از دین و اجرای برنامه الهی روی گردانند و خود را تا سطح تعهد و مسئولیت متناسب با رسالت آسمانی، بالا نکشند، رسالت آسمانی تعطیل نخواهد شد و خداوند متعال گروه دیگری را که شرایط بهتر و برتری را برای ایفای نقش خود فراهم آورده باشند و از برنامه الهی پیروی کنند، جایگزین آن ها خواهد کرد.

شد قدر متیقن در تفسیر این آیه از دیدگاه شیعه این است که تعبیر موجود در آیه شریفه قابلیت انطباق با ابوبکر و اصحابش را ندارد.

۱. برای آگاهی بیشتر درباره سنت استبدال رجوع شود به پایان نامه کارشناسی ارشد نگارنده با عنوان: «نقش سنت استبدال در تأمین هدف خلقت» (دانشکده الهیات دانشگاه تهران، سال ۱۳۸۵)

علامه طباطبایی نیز در این باره می نویسد:

الآية جارية مجرى قوله تعالى: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾.  
(طباطبایی: ۱۴۱۷، ج ۵، ۳۹۰)

این نظر را برخی از مفسران اهل سنت نیز مطرح کرده اند. ابن کثیر ذیل این آیه شریفه نوشته است:

يقول تعالى محبراً عن قدرته العظيمة أنه من تولى عن نصره دينه وإقامة شريعته، فإن الله يستبدل به من هو خير لها منه، وأشدّ منعة، وأقوم سبيلاً، كما قال تعالى: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾ [محمد: ۳۸] وقال تعالى: ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ [إبراهيم: ۱۹-۲۰]. (دمشقی، ۱۴۱۹، ج ۳، ۱۲۳ و نیز نک: قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۴، ۱۶۸)

در روایتی که به نقل از ابن عباس در تفاسیر روایی اهل سنت وجود دارد همین نظر ذکر شده است. ابن ابی حاتم رازی در تفسیر خود می نویسد:

عن ابن عباس قوله: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ إنه وعيد من الله إنه من ارتد منهم سنستبدل بهم خيراً منهم. (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ج ۴، ۱۱۶۰)

نکته درخور توجه این است که حتی بر مبنای نظریات مفسرانی همچون طبری، ابوحیان اندلسی و قرطبی که تطبیق آیه شریفه بر ابوبکر را نپذیرفته اند و آن را بر یمنی ها (قوم ابوموسی اشعری) تطبیق داده اند، باز محاربه ای با مرتدان صورت نگرفته است؛ چون همان طور که قرطبی و دیگر مفسران بیان کرده بودند، یمنی ها در زمان عمر در فتوحات مسلمین شرکت کردند و پیکاران با مرتدان نبود:

كانت عامة فتوح العراق في زمن عمر رضي الله عنه على يدي قبائل اليمن، هذا أصح ما قيل في نزولها. والله أعلم. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۶، ۲۲۰)

مراغی نیز در تأیید این نظر که در صورت پذیرش تطبیق آیه شریفه بر یمنی ها (قوم ابوموسی اشعری) پیکاری با مرتدان صورت نگرفته است می نویسد:

روی أن النبي صلى الله عليه وسلم لما قرأ هذه الآية قال: «هم قوم أبنی موسى» وإن لم يكونوا قاتلوا المرتدين مع أبي بكر، لأن الله وعد بأن يأتي بخير من المرتدين بدلاً منهم، ولم يقل إنهم يقاتلون المرتدين، ويكفي في صدق الوعد أن يقاتلوا ولو غير المرتدين. (مراغی، بی تا: ج ۶، ۱۴۰)

بنابراین ادعای اول فخر رازی که مدعی بود این آیه، به محاربه با مرتدان اختصاص دارد

صحیح نیست یا دست کم مورد تردید جدی است و نیاز به اثبات دارد.

۲. بر فرض پذیرش ادعای اول باز نمی‌توان ادعای دوم و سوم را مبنی بر این که ابوبکر متولی محاربه با مرتدان بود و رسول خدا ﷺ با آنان پیکار نکرد، پذیرفت؛ چرا که ارتداد - به معنایی که فخر رازی و بعضی دیگر در این جا بدان معتقدند که همان رجوع از اسلام به کفر باشد - در زمان رسول خدا ﷺ و در اواخر رسالت ایشان به وقوع پیوست. بر اساس مستندات تاریخی، سه فرقه در اواخر حیات رسول خدا ﷺ مرتد شدند که ریاست یکی از آن‌ها را اسود عنسی به عهده داشت و مسلمانان به امر رسول خدا ﷺ با آن‌ها جهاد کرده و به پیروزی رسیدند. پیامبر ﷺ همان شبی که اسود به دست فیروز دیلمی در یمن کشته شد، این خبر را به مسلمانانی که در مدینه بودند اطلاع دادند (نک: زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۴۴؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ج ۴، ۷۷؛ رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۷).<sup>۱</sup> کسانی هم که در مقابل امام علی علیه السلام قرار گرفتند به طور قطع حکم مرتد را دارند که در پایان سخن، دلایل آن ذکر خواهد شد. بنابراین در این آیه شریفه از پیکار با مرتدان سخنی به میان نیامده، یا دست کم احتمال دیگری به جز پیکار با مرتدان منتفی نیست، و اگر هم این آیه، مربوط به پیکار با مرتدان باشد، در اواخر حیات رسول خدا ﷺ - و لو با عده‌ای از آنان - و در زمان خلافت امام علی علیه السلام انجام شده است. پس اختصاص این آیه شریفه به ابوبکر و محاربه او با مرتدان ادعایی نادرست است؛ به ویژه با توجه به اوصاف مذکور در این آیه شریفه، به طور قطع می‌توان ادعا کرد که این آیه به ابوبکر و اصحابش اختصاص ندارد که در بخش‌های بعدی ادله آن بیان خواهد شد.

با رد این ادعاها، اختصاص این آیه به ابوبکر و اثبات فضیلت و صحت خلافت برای او نیز منتفی می‌شود، اگرچه با آن چه در بخش پیشین (بررسی استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین) بیان شد، اصولاً دیگر نوبت به طرح این ادعاها و رد آن‌ها نمی‌رسد.

۱. كان أهل الردة إحدى عشرة فرقة: ثلاث في عهد رسول الله ﷺ، و رئيسهم ذو الخمار و هو الأسود العنسي، و كان كاهناً تنبأ باليمن و استولى على بلاده، و أخرج عمال رسول الله ﷺ، فكتب رسول الله ﷺ إلى معاذ بن جبل و إلى سادات اليمن، فأهلكه الله على يدى فيروز الديلمي بيته فقتله و أخبر رسول الله ﷺ بقتله ليلة قتل، فسّر المسلمون و قبض رسول الله ﷺ من الغد. و أتى خبره في آخر شهر ربيع الأول... (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۴۴؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ج ۴، ۷۷؛ رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۷).

یک فرقه نیز در زمان عمر مرتد شدند که در کتب تاریخی به تفصیل در این باره بحث شده است: فرقه واحده ارتدت في خلافة عمر بن الخطاب و هم غسان قوم جبلة بن الأيهم (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۴۵؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ج ۴، ۷۷؛ رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۷۷).

## دوم. بررسی فراز «يَجِبُهُمْ وَيُجِبُونَهُ»

چنان‌که بیان شد استناد فخر رازی به این فراز و فرازهای بعدی، متوقف بر اثبات این موضوع بود که مراد از این آیه شریفه ابوبکر باشد اما با اثبات ارتباط نداشتن آیه شریفه با ابوبکر، استناد اهل سنت - به ویژه فخر رازی - به این فراز و فرازهای بعدی برای اثبات مدعی خود که همان خلافت باشد کاملاً نادرست و ناپذیرفتنی است. افزون بر این، هرگز نمی‌توان این وصف و دیگر اوصاف والای موجود در آیه شریفه را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد.

بر اساس منابع شیعه و اهل سنت، این ویژگی را رسول گرامی اسلام ﷺ در روز جنگ خیبر به امام علی علیه السلام داده است. در همان جنگی که پیامبر اسلام ﷺ ابوبکر و عمر را برای فتح قلعه خیبر فرستاده بود؛ اما آن دو، میدان نبرد را ترک و فرار را برقرار ترجیح داده بودند. رسول گرامی اسلام ﷺ از این عمل غضبناک شد و فرمود:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا لِرَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَهُ. (بخاری، بی تا: ج ۲۰، ۴؛ نیشابوری، بی تا: ج ۷، ۱۲۱؛ ابن هشام، بی تا: ج ۲، ۳۲۴؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۲، ۴۳۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۲، ۸۴)

پیامبر اکرم ﷺ نیز فردای آن روز پرچم را به دست حضرت علی علیه السلام سپرد.

رسول خدا ﷺ این جمله را درباره امیر المؤمنین علیه السلام در جای دیگری نیز تکرار کرده است؛ از جمله در زمانی که امام علی علیه السلام را به جنگ با کفار یمن فرستاده بود و آن حضرت بعد از فتح یمن، بیش از تقسیم غنایم کنیزی را برای خودش انتخاب کرد و این بر دیگران و از جمله خالد بن ولید بسیار گران آمد. بدخواهان گمان کردند که اگر بدگویی امام را به رسول خدا ﷺ کنند، شاید از چشم حضرت بیفتد؛ اما نبی مکرم ﷺ با دیدن نامه خالد بن ولید از عصبانیت رنگش سرخ شد و فرمود:

مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ (ترمذی، بی تا: ج ۶، ۴۹۲)

طبرسی اعطای این عنوان به حضرت علی علیه السلام از جانب رسول خدا ﷺ را به عنوان مؤید بر روایاتی دانسته است که مصداق «قوم» در آیه محل بحث را بر حضرت علی علیه السلام و اصحابش تطبیق داده‌اند. وی ذیل آیه محل بحث و در مقام تعیین مصداق «قوم» می‌نویسد:

وقيل هم أمير المؤمنين علي عليه السلام وأصحابه حين قاتل من قاتله من الناكثين و القاسطين و المارقين و روى ذلك عن عمار و حذيفة و ابن عباس و هو المروى عن أبي

۱. فلما ثبت أن المراد بهذه الآية هو أبو بكر ثبت أن قوله «يَجِبُهُمْ وَيُجِبُونَهُ» وصف لأبي بكر.

جعفر و أبى عبد الله عليه السلام. و يؤيد هذا القول أن النبى وصفه بهذه الصفات المذكورة فى الآية فقال فيه و قد ندبه لفتح خبير بعد أن رد عنها حامل الراية إليه مرة بعد أخرى و هو يجين الناس و يجبنونه «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كراماً غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يده» ثم أعطاها إياه. (طبرسى، ۱۳۷۲: ج ۳، ۳۲۲)

شيخ طوسى نیز پس از روایات فوق نوشته است:

والذى يقوى هذا التأويل أن الله تعالى وصف من عناده بالآية بأوصاف وجدنا أمير المؤمنين عليه السلام مستكماً لها بالإجماع... (طوسى، بى تا: ج ۳، ۵۵۶)

چنان که اشاره شد، فخر رازى برای تطبیق این وصف بر ابوبکر به دو حدیث نیز استناد می کند و آن ها را دلیلی بر محبت او به خدا و رسول و محبت خدا و رسول به او می داند. درباره روایت «إن الله يتجلى للناس عامة و يتجلى لأبى بكر خاصة» باید گفت که این روایت، موضوع و جعلی است و در کتبی که خود اهل سنت درباره احادیث موضوعه نگاشته اند به این موضوع تصریح شده است. ابن جوزى در *الموضوعات* (ج ۱، ۱۳۸۵: ج ۱، ۳۰۷)، ذهبى در *تلخيص كتاب الموضوعات لابن الجوزى* (بى تا: ج ۱، ۹۱)، سیوطى در *اللآلى المصنوعة فى الأحاديث الموضوعية* (۱۴۱۷: ج ۱، ۲۶۳)، شوکانى در *الفوائد المجموعه فى الأحاديث الموضوعية* (۱۴۰۷: ج ۱، ۳۳۰) و دیگران، همه طرق این روایت را جعلی و ضعیف به شمار آورده اند. ابن حجر عسقلانى در *لسان الميزان* نوشته است: «والحدیث له طرق كلها واهية» (عسقلانى، ۱۴۰۶: ج ۱، ۲۳۲).

ابن جوزى بعد از بیان و بررسی همه طرق این روایت، همین نظر را ابراز داشته است (ابن جوزى، ۱۳۸۵: ج ۱، ۳۰۷). روایت دومى هم که فخر رازى به آن استناد می کند جعلی و موضوع است. مجدالدین فیروزآبادى - صاحب کتاب *قاموس در کتاب سفر السعادة* می نویسد:

أشهر المشهورات من الموضوعات: إن الله يتجلى للناس عامة و لأبى بكر خاصة. و حدیث: ما صب الله فى صدرى شيئاً إلا و صبّه فى صدر أبى بكر... و أمثال هذا من المفتریات المعلوم بطلانها ببديهة العقل. (فیروزآبادى، بى تا: ۱۴۹)

فتنى در *تذكرة الموضوعات* (فتنى، ۱، ۶۷۴)، شوکانى در *الفوائد المجموعه فى الأحاديث الموضوعية* (۱۴۰۷: ج ۱، ۳۳۵)، ابن جوزى در *الموضوعات* (۱۳۸۵: ج ۱، ۳۱۹) و دیگران، این روایت را نیز جعلی و ضعیف دانسته اند.

با وجود این که این دو روایت در موضوع بودن شهر المشهوراتند و در تألیفات پیش از فخر

رازی نیز به عنوان موضوعات شناخته می‌شده است - چنان‌که سیوطی به نقل از خطیب بغدادی به بی‌اصل بودن آن تصریح داشت - معلوم نیست که فخر رازی با چه انگیزه‌ای برای تأیید مدعی خود به این موضوعات چنگ می‌زند. بنا بر آن چه گذشت، هرگز نمی‌توان تعبیر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد. گفتنی است فخر رازی این وصف را - که وصف قوم است - تنها وصف ابوبکر به شمار آورده است و برای تأیید آن به دو روایت استشهد می‌کند، در حالی که این وصف، وصف یک گروه و جمعیت است. نکته درخور تأمل این جاست که با در نظر گرفتن گروه و جمعیتی در کنار ابوبکر در ماجرای پیکار با اهل رده، تطبیق این وصف و اوصاف بعدی بر همه آن‌ها، به مراتب دشوارتر و ناپذیرفتنی‌تر می‌شود؛ زیرا در این پیکار فجایع و ظلم‌هایی توسط خالد بن ولید و لشکریانش صورت گرفت که نه تنها وصف «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و اوصاف بعدی بر آن‌ها صدق نمی‌کند، بلکه تطبیق اوصافی که در نقطه مقابل این اوصاف است، بر آنان سزاوارتر است که در بخش بعد به تفصیل بیان خواهند شد.

### سوم. بررسی فراز «اِدْلَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اَعْرَضَتْ عَلَى الْكَافِرِينَ»

درباره این فراز از آیه شریفه نیز باید گفت از آن‌جا که استناد اهل سنت به این فراز و فرازهای بعدی، متوقف بر اثبات این موضوع بود که مراد از این آیه شریفه ابوبکر باشد - با اثبات ارتباط نداشتن آیه شریفه با ابوبکر - استناد اهل سنت - به ویژه فخر رازی - به این فراز و فرازهای بعدی برای اثبات مدعی خود که همان موضوع خلافت باشد کاملاً نادرست است و پذیرفتنی نیست.

افزون بر این، هرگز نمی‌توان این اوصاف را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد. جنایات خالد بن ولید و سربازانش درباره مالک بن نویره و قبیله‌اش و مجازات نکردن آن‌ها توسط ابوبکر گواه روشنی بر این مطلب است که منابع معتبر اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده‌اند، اگرچه عده‌ای نیز کوشیده‌اند این جنایات را توجیه کنند<sup>۱</sup>.

گفتنی است همه کسانی که ابوبکر با آن‌ها جنگید، مرتد و کافر نبودند، بلکه بعضی از آن‌ها همچون مالک بن نویره و قبیله‌اش مسلمانانی بودند که با خلافت ابوبکر و اعطای زکات به او

۱. از آن‌جا که عده‌ای سعی کرده‌اند تا جنایات خالد و سربازانش را توجیه کنند، برای بیشتر روشن شدن این موضوع ورد این توجیحات لازم است تا کمی مشروح‌تر در این باره بحث شود. تفصیل این جریان و پاسخ به توجیحات محمد حسنین هیکل در کتاب *الصدیق ابوبکر!* را علامه شرف الدین در کتاب *قیم اجتهاد در مقابل نص* ذکر کرده است (عاملی، ۱۳۸۳: ۱۷۶).



مخالفت کردند. ابن حزم اندلسی در کتاب *المحلی* (بی تا: ج ۱۱، ۹۳) به اختلاف نداشتن حنفی ها و شافعی ها در این که اینان حکم مرتد را ندارند، اشاره کرده و نوشته است:

إن المتسمین بأهل الردة قسماً: قسم لم يؤمن قط كأصحاب مسیلمة و سجاح فهؤلاء حربیون لم یسلموا قط لا یختلف أحد فی أنه یقبل توبتهم وإسلامهم والثانی قوم أسلموا ولم یکفروا بعد إسلامهم لکن منعوا الزکاة من أن یدفعوها إلى أبی بکر فعلى هذا قوتلوا ولم یختلف الحنفیون و الشافعیون فی أن هؤلاء لیس لهم حکم المرتد أصلاً وهم قد خالفوا فعل أبی بکر فهمم ولا نسیمهم أهل الردة و دلیل ما قلناه شعراً الحطیئة المشهور الذى یقول فیہ شعر:

أطعنا رسول الله ما كان بیننا فیا هلفا ما بال دین أبی بکر

طبری درباره ایمان مالک و مرتد نبودن او می نویسد:

از کسانی که به اسلام مالک بن نویره شهادت دادند، ابوقتاده بن ربیع، برادر بنی سلمه است. او با خداوند عهد کرده بود که بعد از این ماجرا در هیچ جنگی با خالد بن ولید شرکت نکند؛ و چنین می گفت که وقتی به نزدیکی ایشان رسیده بودند، همان شب به سمت ایشان رفتیم؛ ایشان سلاح به دست گرفته و گفتند ما مسلمانیم؛ ما نیز گفتیم: ما هم مسلمان هستیم. گفتیم: پس برای چه سلاح به دست گرفته اید؟ پاسخ دادند: به خاطر ما (از ترس شما) و گفتند: شما چرا سلاح به دست گرفته اید؟ گفتیم: اگر آن چنان است که می گوئید، پس سلاح را بر زمین بگذارید؛ ایشان سلاح را بر زمین گذاشته، هم ما و هم ایشان نماز خواندیم. (طبری، ۱۳۸۷: ج ۲، ۲۸۰)<sup>۱</sup>

متقی هندی به جز ابوقتاده، عبدالله بن عمر را نیز از کسانی برمی شمارد که به ایمان و اسلام مالک شهادت می داده است (نک: متقی هندی، ۱۴۰۱: ج ۵، ۸۴۵).

بنابراین مالک بن نویره مرتد نشده بود و ابوقتاده و عبدالله بن عمر نیز بر مسلمان بودن او شهادت داده بودند و نیز وی به سبب ارتداد یا ندادن زکات کشته نشد، بلکه چشم ناپاک خالد بن ولید به همسر زیبای مالک افتاد و زیبایی همسر مالک سبب شد خالد تصمیم به قتل مالک و همه مردان قبیله اش بگیرد. ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

أن خالداً رأى امرأة مالک و كانت فائقة فی الجمال، فقال مالک بعد ذلك لامرأته:

۱. ابن عبدالبر نیز معتقد است مالک به اشتباه کشته شد. وی می نویسد: قال الطبری: بعث النبى ﷺ مالک بن نویره على صدقة بنی یربوع. و كان قد أسلم هو و أخوه متمم بن نویره الشاعر، فقتل خالد بن الولید مالکاً یظن أنه ارتد حين ووجهه أبو بکر لقتال أهل الردة. و اختلف فیہ هل قتله مسلماً أو مرتداً؟ و أراه - و الله أعلم - قتله خطأ. و أما متمم فلا شك فی إسلامه (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۳، ۱۳۶۲).

قتلتینى یعنی سأقتل من أجلك. (عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ۵۶۱)

خالد بن ولید با کمال بی شرمی در همان شب با همسر مالک بن نویره همبستر شد. یعقوبی در تاریخ خود نوشته است:

فأتاه مالك بن نويرة يناظره واتبعته امرأته فلما رآها أعجبه فقال: والله ما نلت ما فى مثابتك حتى أقتلك وتزوج خالد بامرأة مالك، أم تميم بنت المنهال، فى تلك الليلة. (يعقوبى، بی تا: ج ۲، ۱۱۰)

مالک بن نویره به نزد وی آمد تا با او گفت وگو نماید. همسرش نیز به دنبال وی بود. وقتی خالد همسر او را دید در شگفت فرو رفته و گفت: قسم به خدا به آن چه در دست توست نمی رسم، مگر آن که تو را بکشم! و خالد با همسر مالک - ام تمیم، دختر منهال - در همان شب ازدواج کرد.

اما ابوبکر به جای این که خالد بن ولید را محاکمه کند، از او پشتیبانی و همه کارهای او را تأیید کرد و در برابر عمر که قائل به مجازات خالد بود گفت: او مجتهد بوده و در اجتهادش اشتباه کرده است (نک: طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۸۰ و نیز نک: ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۲، ۳۵۸؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳، ۳۶؛ مقریزی، ۱۴۲۰: ج ۱۴، ۲۳۹؛ متقی هندی، ۱۴۰۱: ج ۵، ۸۴۵).<sup>۱</sup> ابن اثیر می نویسد:

قدم خالد علی أبی بکر، فقال له عمر: یا عدوّ الله، قتلت امرأ مسلماً، ثم نزوت علی امرأته، لأرجمتک. (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۷۷)

طبری از مجادله زیاد عمر با ابوبکر در این باره یاد کرده است (نک: طبری، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۸۰).

آیا خداوند دستور داده که یک مسلمان را تنها به این دلیل که زکات را در میان فقراى قومش تقسیم کرده، با این وضع فجیع بکشید، از سرا او به عنوان هیزم استفاده کنید و با زن او قبل از تمام شدن عده، همبستر شوید؟ و آیا نمی شد همین جمله (تأول فأخطأ) را درباره مالک

۱. عمر عقیده خود را درباره عملی که خالد مرتکب شده بود، از یاد نبرد. وقتی ابوبکر مرد و با عمر به عنوان جانشین وی بیعت کردند، یکی از نخستین کارهایی که انجام داد این بود که خبر مرگ ابوبکر را به اطلاع سربازان اسلام در شام رسانید. و با همان پیکی که حامل این خبر بود، فرمان عزل خالد را از فرماندهی سپاه صادر کرد (نک: دمشقی، ۱۴۰۷: ج ۷، ۱۸). علاوه بر کلام عمر که در مجرم بودن خالد صراحت دارد، از کلام ابوبکر که گفت: «تأول فأخطأ» نیز برمی آید که خالد، مجرم و مقصر بوده است. لذا جنایات خالد هرگز توجیه شدنی نیست. از منابع متعدد اهل سنت روشن می گردد که خالد به صراحت دستور قتل مالک را صادر کرد (فقال خالد: یا ضرار اضرب عنقه) بنابراین توجیه این حجر که گفته است: از کلام خالد سوء برداشت شد و در نتیجه، مالک کشته شد پذیرفتنی نیست.

بن نویره گفت؟

اگر خالد مجتهد باشد، مالک هم مجتهد بوده است؛ آیا جرم ندادن زکات بالاتر از قتل نفس محترمه و زناى محصنه است؟! مالک هم نمی‌گفت که من زکات نمی‌دهم و دادن زکات واجب نیست، بلکه خلافت ابوبکر را نپذیرفت و نمی‌خواست که زکات را به او بپردازد و همان رویه‌ای را که در زمان رسول خدا داشت، ادامه دهد. ابن حجر عسقلانی در این باره نوشته است:

وكان النبي ﷺ استعمله على صدقات قومه فلما بلغته وفاة النبي ﷺ أمسك الصدقة و فرقتها في قومه. (عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ۵۶۰)

حتی اگر او از دادن زکات امتناع کرده بود، با چه مجوزی کشته شد؟ آیا هر کس که زکات نداد، باید خود و تمام افراد قبیله اش کشته شوند، زناش اسیر و فروج آن‌ها بر لشکریان مسلمان مباح شود؟<sup>۱</sup>

از آن چه گفته شد درمی‌یابیم کسانی که یک مسلمان و صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ را با این وضع بسیار فجیع می‌کشند، زنان مسلمان را اسیر و فروج آن‌ها را بر لشکریانش مباح می‌کنند، هرگز نمی‌توانند مصداق «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» باشند. آیا ممکن است خداوند - عز و جل - مسلمانان را به آمدن چنین قومی بشارت داده باشد؟<sup>۲</sup>

۱. هنگامی که حضرت علی عليه السلام عازم نبرد خیبر بود، از رسول الله ﷺ پرسید: ماذا أقاتل الناس؟ رسول الله ﷺ پاسخ دادند: قاتلهم حتی يشهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله فإذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك دماءهم وأموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله (نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۱۸۷۱؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۴۳۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۲، ۸۵؛ ابن سید الناس، ۱۴۱۴: ج ۲، ۱۱۷۵).

بخاری نیز در صحیح خود می‌نویسد: مردی با چشمان گرد کرده، گونه‌های بلند، چهره درهم‌کشیده، پر ریش و با سر تراشیده و در حالی که لباس خود را بر دور خویش پیچیده بود، ایستاده و گفت: ای محمد، از خدا بترس! رسول خدا فرمودند: وای بر تو! آیا من سزاوارترین مردم برای خدا ترسی نیستم؟ پس مرد بازگشت؛ خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا، اجازه بده گردن او را برنم! حضرت فرمودند: خیر؛ زیرا شاید او نماز بخواند. خالد پاسخ داد: چه بسیار نمازخوانی که با زبان خویش چیزی را می‌گوید که در قلبش نیست! رسول خدا ﷺ فرمودند: من مأمور نیستم که دل‌های مردم را بشکافم و شکم‌های ایشان را بدم (بخاری، بی تا: ج ۱۴، ۲۶۹). با این حال خالد در ماجرای مالک، دستور رسول خدا ﷺ را مراعات نکرد.

۲. گفتنی است که علاوه بر ماجرای مالک، جنایات صورت گرفته در حق حضرت زهرا عليها السلام و فجاءه (ایاس بن عبدالله) نیز در تأیید مدعی ما در عدم تطبیق اوصاف آیه شریفه بر ابوبکر و اصحابش کافی است. چنان‌که ابوبکر در لحظات آخر عمر از آن‌ها اظهار پشیمانی می‌کرد: «إني لا أسي على شيء من الدنيا إلا على ثلاث فعلتهد وددت أني تركتهد، وثلاث تركتهد وددت أني فعلتهد وثلاث وددت أني سألت عنهد رسول الله ﷺ، فأما الثلاث اللاتي وددت أني تركتهد، فوددت أني لم أكتشف بيت فاطمة عن شيء وإن كانوا قد غلقوه على الحرب، ووددت أني لم أكن حرقت الفجاءة السلمی وأنی كنت قتلته سريحاً أو خلبته نجيحاً.» (طبرانی، ۱۳۸۷: ج ۲، ۶۱۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳، ۱۱۷؛ هيثمی، ۱۴۱۲: ج ۵، ۲۰۲؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ج ۱، ۶۲؛ متقی هندی، ۱۴۰۱: ج ۶، ۶۳۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۳: ج ۳، ۴۱۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۶: ج ۴، ۱۸۹)

### چهارم. بررسی فراز ﴿يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾

افزون بر آن چه درباره فرازهای پیشین - مبنی بر این که با اثبات ارتباط نداشتن آیه شریفه با ابوبکر، استناد اهل سنت به ویژه فخر رازی به این فرازها برای اثبات مدعای خود که همان خلافت باشد کاملاً نادرست است و پذیرفتنی نیست - گفته شد، عدم تطبیق این فراز بر ابوبکر روشن تر از موارد قبلی است.

بر اساس روایات تاریخی، ابوبکر در هیچ پیکار و جهادی تاثیرگذار نبوده و نقش برجسته‌ای نداشته و به عنوان فردی شجاع در میدان مبارزه شناخته نمی شده است. ابن ابی الحدید به نقل از استادش ابوجعفر اسکافی می نویسد:

لم یرم ابوبکر سهم قط ولا سلّ سیفاً ولا اراق دمماً؛ (ابن ابی الحدید، بی تا: ج ۱۳، ۲۸۱)  
ابوبکر نه هیچ گاه تیری انداخت و نه شمشیری کشید و نه خونی ریخت.

از این روست که ابن تیمیه برای توجیه این ضعف بزرگ می نویسد:

والقتال یكون بالدعاء كما یكون بالید قال النبی ﷺ هل ترزقون وتنصرون إلا بضغائنكم بدعائهم وصلاتهم وإخلاصهم؟ (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ج ۴، ۴۸۲)<sup>۱</sup>  
جنگ گاهی با دعاست، همان طور که گاهی با دست صورت می گیرد. رسول خدا - صلی الله علیه [وآله] و سلم - فرموده اند: آیا غیر این است که شما با دعا و نیایش و اخلاص ضعیفانان روزی داده شده و یاری می شوید؟

فخر رازی نیز در کتاب کلامی خود برای فرار از این عیب بزرگ می نویسد:

الجهاد أقسام: منها: جهاد مع النفس. و منها: جهاد مع العدو بالحجة، والجواب عن الشبهة. و منها: جهاد مع العدو بالسيف والسنان. أما الجهاد مع النفس، فلا تسلّم أن علیاً كان أقوى فیه من أبی بکر. وأما الجهاد مع العدو بالحجة والدعوة الی الله، فكان أمر أبی بکر فیه أتم. (رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ۳۱۷)

از مسلمات تاریخ است که ابوبکر در جنگ های متعدد و مهمی در زمان رسول خدا ﷺ از میدان جهاد فی سبیل الله فرار کرد و از خود پایداری و استقامت نشان نداد. جنگ احد، خیبر و

۱. و باز در جای دیگر با تحریف در معنای «شجاعت» می گوید: إذا كانت الشجاعة المطلوبة من الأئمة شجاعة القلب، فلا ريب أن أبابکر كان أشجع من عمر، وعمر أشجع من عثمان و علی و طلحة و الزبير، و كان يوم بدر مع النبی فی العریش (حرانی، ۱۴۰۶: ج ۸، ۷۹). اگر شجاعت مورد نیاز رهبران، شجاعت قلبی باشد، پس شکی در این نیست که ابوبکر از عمر شجاع تر بوده و عمر نیز از عثمان و علی و طلحة و زبیر شجاع تر بود؛ و او در روز بدر همراه با رسول خدا در خیمه نشسته بود!

حنین بهترین شاهد برای این مطلب است.

ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام با اشاره به اندوه ابوبکر پس از غزوه احد و این که او اولین نفری بود که پس از فرار رجوع کرد نوشته است:

عن عائشة - رضی الله عنها - قالت: کان أبوبکر إذا ذکر یوم أحد بکی ثم قال: ذاک یوم کان کلّه یوم طلحة. ثم أنشأ یحدّث قال: کنت أوّل من فاء یوم أحد. (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱، ۱۹۱، ۲ و نیز نک: ابن ابی الحدید، بی تا: ج ۱۳، ۲۹۳)<sup>۱</sup>

فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر نیز در منابع معتبر اهل سنت ذکر شده است که در صفحات پیشین به آن اشاره شد. ایجی در *المواقف* و جرجانی در شرح *المواقف* می نویسند:

روی أنه بعث أبا بکر أولاً فرجع منهزماً وبعث عمر فرجع كذلك فغضب النبي ﷺ لذلك فلما أصبح خرج إلى الناس ومعه راية فقال لأعطين الراية اليوم رجلاً يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله كراراً غير فرار وأعطاهما علياً. (جرجانی، ۱۳۲۵: ج ۸، ۳۶۹)

تعبیر «کراراً غیر فرار» به روشنی بر فرار و استقامت نکردن ابوبکر و عمر دلالت دارد. در جنگ حنین نیز به جز چند نفر معدود که در کنار رسول خدا ﷺ استقامت ورزیدند و اسامی آنان در تاریخ ضبط است، همگی فرار کردند که ابوبکر هم جزو آنان بود. ابن عبدالبر می نویسد:

انهزم الناس عن رسول الله ﷺ یوم حنین غیره و غیر عمر، و علی، و أبی سفیان بن الحارث. و قد قیل غیر سبعة من أهل بیته و قال ابن إسحاق: السبعة: علی، و العباس، و الفضل بن العباس، و أبو سفیان بن الحارث، و ابنه جعفر، و ربیعة بن الحارث، و أسامة بن زید، و الثامن أئین بن عبید. و جعل غیر ابن إسحاق فی موضع أبی سفیان عمر بن الخطاب، و الصحیح أن أبی سفیان بن الحارث کان یومئذ معه لم یختلف فیهِ، و اختلف فی عمر. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۲، ۸۱۳)<sup>۲</sup>

۱. ابن ابی الحدید در شرح *نهج البلاغه* درباره جنگ احد می نویسد: استاد ما ابوجعفر علیه السلام می گفت: پابرجایی او را در جنگ احد بیشتر مورخان و سیره نویسان، منکر شده اند. و بیشتر ایشان می گویند که با رسول خدا جز علی و طلحه و زبیر و ابودجانة، کسی باقی نماند؛ و از ابن عباس نقل شده است که شخص دیگری نیز باقی ماند و او عبدالله بن مسعود است. بعضی شخصی دیگری را نیز اضافه می کنند و او مقداد بن عمرو است. و از یحیی بن سلمة بن کبیل روایت شده است که گفت: به پدرم گفتم: چند نفر در روز احد همراه رسول خدا باقی ماندند؟ پاسخ داد: دو نفر، علی و ابودجانة (ابن ابی الحدید، بی تا: ج ۱۳، ۲۹۳).

۲. صالحی شامی (درگذشته ۹۴۲ق) به نقل از ابن ابی شیبہ می نویسد: روی ابن ابی شیبة عن الحكم بن عتیبة - بلفظ تصغیر عتبة الباب - رحمه الله تعالی، قال: لَمَّا فَزَّ النَّاسُ یوم حنین عن النَّبِیِّ ﷺ جعل یقول: أنا النَّبِیُّ لا کذب أنا ابن عبد المظلب

اما بخاری و دیگران به نقل از ابوقتیاده گزارشی نقل می‌کنند که بر وجود عمر در میان منزهین دلالت دارد:

وَأَنْهَرَمُ الْمُسْلِمُونَ، وَأَنْهَرَمْتُ مَعَهُمْ، فَإِذَا يُعْمَرُ نِجْنُ الْحَطَّابِ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ قَالَ: أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ تَرَجَعَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری، بی تا: ج ۱۴، ۲۳۳: دمشق، ۱۴۰۷: ج ۴، ۳۲۹)

ابوبکر در جنگ بدر نیز رشادت و شجاعتی از خود نشان نداد و چنان که گفته شد، وی به جای مبارزه با کفار در عرش رسول خدا ﷺ قرار داشت. اگرچه بعضی خواسته‌اند تا این موضوع را توجیه کنند یا حتی به عنوان منقبتی خاص برای او به شمار آورند، در حالی که فرار از جنگ مورد نکوهش شدید خداوند متعال قرار گرفته است و فرارکنندگان، به تصریح قرآن کریم مغضوب خداوند متعال و مستحق جهنمند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُلُوهُمْ الْأَذْبَارَ\* وَمَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَصَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا أُوَاهُ جَهَنَّمَ وَيَسَسُ الْمُصِيبِ﴾. (انفال، ۱۵-۱۶)

از آن چه تا کنون بیان شد به خوبی روشن می‌شود که ابوبکر هرگز نمی‌تواند مصداق عبارت ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ باشد. شیخ طوسی در این باره نوشته است:

فَمَا مِنْ قَالَ أَنهَا نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ فَقَوْلُهُ بَعِيدٌ مِنَ الصَّوَابِ، لِأَنَّهُ تَعَالَى إِذَا كَانَ وَصْفٌ مِنْ أَرَادَهُ بِالْآيَةِ بِالْعِزَّةِ عَلَى الْكَافِرِينَ وَبِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ مَعَ اطْرَاحِ خَوْفِ اللُّومِ كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَظُنَّ عَاقِبَ تَوَجُّهِ الْآيَةِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حِظٌّ فِي ذَلِكَ الْمَوْقِفِ لِأَنَّ الْمَعْلُومَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ نِكَايَةٌ فِي الْمَشْرُوكِينَ، وَلَا قِتَالٌ فِي الْإِسْلَامِ، وَلَا وَقْفٌ فِي شَيْءٍ مِنْ حُرُوبِ النَّبِيِّ ﷺ مَوْقِفِ أَهْلِ الْبَأْسِ وَالْفَنَاءِ، بَلْ كَانَ الْفَرَارِ شَيْئًا، وَهُرَبٌ دِيدَنَةً، وَقَدْ أَنْهَزَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَقَامٍ بَعْدَ مَقَامٍ، فَانْهَزَ يَوْمَ أَحَدٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ، وَغَيْرَ ذَلِكَ، فَكَيْفَ يُوصَفُ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - عَلَى مَا يُوصَفُ فِي الْآيَةِ - مِنْ لَاجِهَادٍ لَهُ جَمَلَةٌ. (طوسی، بی تا: ج ۳، ۵۵۷)

فلم يبق معه إلا أربعة، ثلاثة من بني هاشم، ورجل من غيرهم، على بن أبي طالب، و العباس و هما بين يديه، و أبوسفیان بن الحارث أخذ بالعنان، و ابن مسعود من جانبه الأيسر (صالحی شامی، ۱۴۱۴: ج ۵، ۳۲۹).  
يعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: انهزم المسلمون عن رسول الله حتى بقى فى عشرة من بنى هاشم، وقيل تسعة، و هم: على بن أبى طالب و العباس بن عبد المطلب و أبوسفیان بن الحارث و نوفل بن الحارث و ربيعة بن الحارث و عتبة و معتب ابنا أبى لهب و الفضل بن العباس و عبدالله بن الزبير بن عبد المطلب، و قيل أيمن بن أم أيمن (يعقوبی، بی تا: ج ۲، ۶۲).

۱. شیخ مفید در این باره در پاسخ به توجیهاات اهل سنت به تفصیل سخن گفته است (مفید، ۱۴۱۳: ۱۹۳).

اما عجیب این است که با وجود این همه شواهد بر عدم شجاعت و رشادت ابوبکر، آن هم بعد از هجرت و گسترش اسلام و مسلمین، فخر رازی حظ ابوبکر در جهاد با کفار را از حظ حضرت علی علیه السلام بیشتر می‌داند؛ زیرا جهاد ابوبکر با کفار در اوایل بعثت بوده است<sup>۱</sup>، در صورتی که همگان می‌دانند که مسلمین به دلیل شرایط خاص مکه، پیش از هجرت، با کفار نجنگیده‌اند و بر اساس صریح آیات قرآن کریم، مأمور به صفح و عفو بودند.

### پنجم. بررسی فراز «ذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»

با توجه به آن چه تا کنون بیان شد، این فراز از آیه شریفه نیز به ابوبکر ارتباطی ندارد، از این رو جایی برای ادعای فخر رازی که گفته است: «هذا لائق بأبي بكر لأنه متأكد بقوله تعالى: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾» باقی نمی‌ماند.

بنابراین از دیدگاه شیعه این آیه شریفه به ابوبکر و اصحابش و پیکار آنان با اهل رده ارتباطی ندارد و نمی‌توان از این آیه شریفه، فضیلت و منقبتی برای او و اصحابش نتیجه گرفت.

در روایات و تفاسیر شیعه، این آیه شریفه و اوصاف والی آن بر امیرالمؤمنین علی و امام مهدی علیه السلام تطبیق داده شده است (نک: عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۳۱۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۳۲۱).

شیخ طوسی، شیخ مفید و تعدادی دیگر از مفسران شیعه با دلایل متعددی این آیه را بر امام علی علیه السلام و اصحابش تطبیق داده‌اند. شیخ طوسی با استناد به روایات متعدد می‌نویسد:

وقال أبو جعفر وأبو عبد الله عليهما السلام وروی ذلك عن عمار و حذيفة، وابن عباس: أنها نزلت في أهل البصرة و من قاتل علياً عليه السلام. فروى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: يوم البصرة «و الله ما قوتل أهل هذه الآية حتى اليوم» و تلا هذه الآية. و مثل ذلك روى حذيفة، و عمار و غيرهما. (طوسی، بی تا: ج ۳، ۵۵۶ و نیز نک: مفید، ۱۴۱۳: ۱۳۱)

وی تطبیق اوصاف ذکر شده در آیه بر امیرالمؤمنین علیه السلام را تأییدی بر این روایات می‌داند (همان منابع).

چنان که گفته شد در روایات و تفاسیر شیعه، این آیه شریفه بر امام مهدی علیه السلام و اصحابش نیز تطبیق داده شده است.

طبرسی به نقل از قمی این قول را ذکر کرده و سپس مؤیدی بر آن آورده است.

۱. لأن مجاهدة أبي بكر مع الكفار كانت في أول البعث.

علی بن ابراهیم گوید: این آیه درباره مهدی موعود و اصحاب اوست. قسمت اول آیه، خطاب است به کسانی که درباره آل محمد علیهم السلام ظلم کردند، آن‌ها را کشتند و حقشان را غصب کردند. ممکن است این قول را تأیید کنیم به این‌که: قومی که خداوند به آوردن آن‌ها وعده می‌دهد، باید در وقت نازل شدن آیه، موجود نباشند. بنابراین شامل تمام کسانی که تا روز قیامت، بر این صفاتند، می‌شود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۳۲۲)

عیاشی نیز به نقل از امام صادق علیه السلام به روایتی در همین باره اشاره کرده است (نک: عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۳۱۴).

این روایات که در تفسیر آیه وارد شده با هم تعارض ندارند؛ زیرا این آیه همان‌طور که سیره قرآن است مفهومی کلی و جامع را بیان می‌کند که امام علی علیه السلام یا امام مهدی علیه السلام به همراه اصحابشان مصداق‌های مهم آن هستند<sup>۱</sup>، چنان‌که طبرسی در عبارت مذکور پس از بیان هر دو روایت، قائل شد به این‌که این آیه شامل تمام کسانی که تا روز قیامت بر این صفاتند می‌شود. فیض کاشانی و قمی مشهدی نیز می‌نویسند:

أقول: لا منافاة بین الروایتین علی ما حققناه فی المقدمات من جواز التعمیم. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۲، ۴۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ج ۴، ۱۴۲ و نیز نک: شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ج ۱، ۶۶۹)

## نتیجه

از همه آن‌چه تا کنون گفته شد، نتیجه می‌گیریم که این آیه شریفه بی‌گمان به ابوبکر و مبارزه او با اهل رده ارتباطی ندارد و اوصاف ذکر شده در آیه بر او و اصحابش تطبیق نمی‌کند و نیز اقوال مفسران اهل سنت در این باره با تعارضات بسیاری همراه است. این آیه، مفهوم کلی و جامعی را بیان می‌کند که امام علی علیه السلام و امام مهدی علیه السلام به همراه اصحابشان از مصداق آن به شمار می‌روند.

۱. چنان‌که بیان شد این آیه شریفه به سنت استبدال اشاره دارد: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُم﴾ (محمد: ۳۸) که در این صورت امام علی علیه السلام و امام مهدی علیه السلام و اصحابشان از مصداق بارز قوم جایگزین هستند؛ زیرا بقا و استمرار دین الهی در زمین، در گرو خواست یک فرد یا گروه نیست و هیچ‌کس نباید دین خدا را مدیون خود بدانند و اگر قوم یا گروهی، از دین و اجرای برنامه الهی روی برگردانند و خود را تا سطح تعهد و مسئولیت متناسب با رسالت آسمانی، بالا نکشند، رسالت آسمانی تعطیل نخواهد شد و خداوند متعال گروه دیگری را که شرایط بهتر و برتری را برای ایفای نقش خود فراهم آورده باشند و پیرو برنامه الهی باشند، جایگزین آن‌ها خواهد کرد.



## منابع

- ابن ابى حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسير القرآن العظيم، عربستان سعودى، مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٩ق.
- \_\_\_\_\_، الجرح والتعديل، بى جا، بى نا، بى تا.
- ابن ابى الحديد، ابو حامد عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، بى جا، دار احياء الكتب العربية، بى تا.
- ابن اثير، عزالدين أبو الحسن على بن محمد، أسد الغابة فى معرفة الصحابة، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ق.
- \_\_\_\_\_، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر - دار بيروت، ١٣٨٥ق.
- ابن تيمية الحرانى، أحمد بن عبد الحليم، منهاج السنة النبوية، بى جا، مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦ق.
- ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، زاد المسير فى علم التفسير، بيروت، دارالكتاب العربى، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
- \_\_\_\_\_، الموضوعات، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٣٨٥ق.
- ابن حبان، محمد، الثقات، هند، دائرة المعارف العثمانية، ١٣٩٣ق.
- \_\_\_\_\_، المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، حلب، دارالوعى، ١٣٩٦ق.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- ابن سيد الناس، ابوالفتح محمد، عيون الاثر فى فنون المغازى والشمال والسير، بيروت، دارالقلم، ١٤١٤ق.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير والتنوير، بى جا، بى نا، بى تا.
- ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، بيروت، دار الجيل، ١٤١٢ق.
- ابن عربى، محمد بن عبدالله بن ابوبكر، احكام القرآن، بى جا، بى نا، بى تا.
- ابن عساکر، أبو القاسم على بن الحسن، تاريخ مدينة دمشق، بيروت، دارالفكر، ١٤١٩ق.
- ابن هشام، عبد الملك، السيرة النبوية، بيروت، دار المعرفة، بى تا.
- اصبهانى، أبو نعيم أحمد بن عبدالله بن أحمد، الضعفاء، بى جا، دار الثقافة - الدار البيضاء،

- ١٤٠٥ق.
- أوسى، محمود بن عبدالله، *روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- اندلسى (ابن عطيه)، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
- اندلسى، ابوحيان محمد بن يوسف، *البحر المحيط فى التفسير*، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٠ق.
- اندلسى (ابن حزم)، أبو محمد على بن احمد، *المحلى*، مدينه، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بى تا.
- بحراني، سيد هاشم، *البرهان فى تفسير القرآن*، تهران، بنياد بعثت، چاپ اول، ١٤١٦ق.
- بخارى، محمد بن اسماعيل، *صحيح البخارى*، موقع وزارة الأوقاف المصرية، بى تا.
- بغدادى، علاء الدين على بن محمد، *لباب التأويل فى معانى التنزيل*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- بغوى، حسين بن مسعود، *معالم التنزيل فى تفسير القرآن*، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٢٠ق.
- بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر، *انساب الأشراف*، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٧ق.
- \_\_\_\_\_، *فتوح البلدان*، تحقيق: رضوان محمد رضوان، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
- بيضاوى، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزيل وأسرار التأويل*، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤١٨ق.
- ترمذى، محمد بن عيسى، *سنن الترمذى*، مصر، موقع وزارة الأوقاف المصرية، بى تا.
- ثعلبى نيشابورى، ابواسحاق احمد بن ابراهيم، *الكشف والبيان عن تفسير القرآن*، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
- جرجانى، مير سيد شريف، *شرح المواقف*، قم، منشورات الشريف الرضى، ١٣٢٥ق.
- جصاص، احمد بن على، *احكام القرآن*، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٥ق.
- حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، *المستدرک على الصحيحين*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
- حرانى (ابن تيمية)، أحمد بن عبد الحلیم، *منهاج السنة النبوية*، بى جا، مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦ق.

- حویزی، عبد علی بن جمعه، نورالثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- دمشقی (ابن کثیر)، اسماعیل بن عمر، البدایة والنہایة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
- \_\_\_\_\_، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
- ذہبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام ووفیات المشاہیر والأعلام، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- \_\_\_\_\_، تلخیص کتاب الموضوعات، بی جا، مکتبۃ الرشد، بی تا.
- \_\_\_\_\_، سیرأعلام النبلاء، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۲۷ق.
- \_\_\_\_\_، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: علی محمد البجاوی المجلد، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت، بی تا.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، الاربعین فی اصول الدین، قاهره، مکتبۃ الکیلیات الازهریة، ۱۹۸۶م.
- \_\_\_\_\_، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ش.
- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانۃ آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- \_\_\_\_\_، اللآلئ المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
- شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار البلاغة للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق.
- لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ش.
- شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر و دارالکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
- \_\_\_\_\_، الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعة، بیروت، المکتب الإسلامی، ۱۴۰۷ق.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الہدی والرشاد فی سیرۃ خیر العباد، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- طباطبائی، سید محمد حسین، میزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، موصل، مکتبۃ العلوم و الحکم، ۱۴۰۴ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.

- \_\_\_\_\_ ، *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، تهران، انتشارات ناصرخسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- طبرى، ابوجعفر محمد بن جرين، *جامع البيان فى تفسير القرآن*، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
- \_\_\_\_\_ ، *تاريخ الأمم والملوك*، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.
- طوسى، محمد بن حسن، *التبيان فى تفسير القرآن*، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- عاملى، حسين بن عبدالصمد، *وصول الاخير الى اصول الاخبار*، تحقيق: سيد عبداللطيف كوه كمرى، قم، مجمع الذخائر الاسلامية، ۱۴۱۰ق.
- عاملى، شرف الدين، *اجتهاد در مقابل نص*، ترجمه: على دوانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۳۸۳ش.
- عسقلانى (ابن حجر)، ابوالفضل احمد بن على، *الإصابة فى تمييز الصحابة*، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
- \_\_\_\_\_ ، *لسان الميزان*، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
- عقيلى، ابوجعفر محمد بن عمر بن موسى، *الضعفاء الكبير*، بيروت، دارالمكتبة العلمية، ۱۴۰۴ق.
- عياشى، محمد بن مسعود، *كتاب التفسير*، تهران، چاپخانه علميه، ۱۳۸۰ق.
- غرناطى (ابن جزى)، محمد بن احمد، *التسهيل لعلوم التنزيل*، بيروت، شركت دارالرقم ابن ابى الارقم، ۱۴۱۶ق.
- فتنى، محمد طاهر بن على، *تذكرة الموضوعات*، بى جا، بى نا، بى تا.
- فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، *سفر السعادة*، بى جا، بى نا، بى تا.
- فيض كاشانى، ملا محسن، *تفسير الصافى*، تهران، انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق.
- قاسمى، محمد جمال الدين، *محاسن التأويل*، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- قرطبى، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۶۴ش.
- قمى مشهدى، محمد بن محمدرضا، *تفسير كنز الدقائق وبحر الغرائب*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، ۱۳۶۸ش.
- قمى، على بن ابراهيم، *تفسير القمى*، قم، دارالكتاب، ۱۳۶۷ش.
- كياهراسى، ابوالحسن على بن محمد، *احكام القرآن*، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۵ق.
- متقى هندی، علاء الدين على بن حسام الدين، *كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال*، مدينه،

مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ق.

- مراغى، احمد بن مصطفى، تفسير المراغى، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا.  
- مزى، يوسف بن الزكى عبدالرحمن ابوالحجاج، تهذيب الكمال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٠ق.

- مفيد، محمد بن محمد، الافصاح فى الامامة، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، ١٤١٣ق.  
- مقريزى، تقى الدين احمد بن على، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة و المتاع، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.  
- ميبدى، رشيدالدين احمد بن ابى سعد، كشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، انتشارات امير كبير، ١٣٧١ش.

- نسائى، أحمد بن شعيب أبو عبدالرحمن، الضعفاء والمتروكين، حلب، دار الوعى، ١٣٦٩ق.  
- نيشابورى، نظام الدين حسن بن محمد، تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٦ق.

- نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بى تا.  
- هيثمى كوفى، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة فى رد على أهل الرفض والضلال والزندقه، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٩٧م.

- هيثمى، نورالدين على بن أبى بكر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت، دارالفكر، ١٤١٢ق.  
- يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر، تاريخ يعقوبى، بيروت، دار صادر، بى تا.